

## مذهب در عرصه عمومی

یورگن هابرماس

چشم‌انداز ایران، ش ۳۶، اسفند ۸۴ و فروردین ۸۵

**چکیده:** متن حاضر، برگردان سخنرانی یورگن هابرماس دربارهٔ «مذهب در عرصه عمومی» است که در نوامبر ۲۰۰۵ در دانشگاه نروژ به مناسبت «جایزه هولبرگ» ایراد شده است. هابرماس در این سخنرانی از «احیای تعجب‌برانگیز» مذهب و نفوذ گسترده آن در سراسر جهان سخن می‌گوید. به نظر او برای حفظ انسجام سیاسی جامعه لازم است که میان مذهبی‌ها و سکولارها، تعامل و گفت‌وگوی جدی و همدلانه برقرار شود و نوعی «خودنگری هرمنوتیکی» از دو سو صورت پذیرد. مذهبی‌ها باید بی‌طرفی دولت و لزوم ترجمه زبان مذهب به زبان سکولار و نکثر در فهم حقیقت را بپذیرند. از سوی دیگر، سکولارها باید از رفتار پدسالارانه با دین دست بردارند و دین را به منزله چیزی متعلق به حوزه‌های تاریخ ندانند و آن را واجد خصوصیتی قابل درس‌گیری بدانند و نیز دیدگاهی پسامتافیزیک را بپذیرند.

بعید است متوجه این حقیقت نشده باشیم که سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی از اهمیت سیاسی تازه‌ای که تاکنون بی‌سابقه بوده، برخوردار شده‌اند. این حقیقت، دست‌کم برای آن دسته از ما که از منطق عرفی رایج در جریان اصلی علوم اجتماعی پیروی می‌کرده‌اند و بر این باور بودند که تجدد با سکولاریزه شدن، با کم‌رنگ شدن عقاید و روش‌های مذهبی و نفوذ آنها در عرصه سیاست و در زمینه کلی اجتماع، ملازمه تام دارد، کاملاً دور از انتظار است. آنچه در این زمینه بیش از همه تعجب‌انگیز می‌باشد، احیای نقش سیاسی مذهب در قلب جامعه غرب است.

بازتاب اندیشه ۲۴

۲۲  
مذهب در  
عرصه  
عمومی

با توجه به اوج‌گیری نفوذ مذهب در سراسر جهان، تفرقه در غرب این معنا را در پی دارد که اروپا در حال جدا شدن از دیگر مناطق جهان می‌باشد. آنچه تصور می‌شد که الگوی طبیعی آینده تمام فرهنگ‌های دیگر باشد، ناگهان به یک سناریوی مختص یک وضعیت ویژه، تغییر ماهیت داده است. هیچ تردیدی در خصوص صحت شواهد ارائه شده و بالاتر از همه، در خصوص حقیقت شکل‌گیری عواطف سیاسی تفرقه افکن در اطراف محور اعتقاد مذهبی وجود ندارد.

اجازه دهید بحث را با توضیح مفهوم لیبرال شهروندی دموکراتیک آغاز کنیم. فرض وجود خرد مشترک انسانی، مبنای معرفت‌شناختی توجیه دولت سکولار است که نیازی به مشروعیت مذهبی ندارد و این امر به نوبه خود زمینه را برای جدایی میان دولت و کلیسا در سطح نهادین فراهم می‌سازد. شکل‌گیری آزادی دینی، پاسخ سیاسی مناسب در مقابل چالش‌های کثرت‌گرای مذهبی به حساب می‌آید. با این حال، ویژگی سکولار دولت، شرط لازم ولی نه کافی برای تضمین آزادی برابر در اعتقادات دینی برای همه افراد است. در چارچوب دولت سکولار، حکومت به هر حال باید بر مبنای غیر مذهبی استوار گردد و آیین دموکراسی قادر است این مشروعیت سکولار را با استفاده از دو عنصر به وجود آورد: اول، مشارکت سیاسی برابر همه شهروندان که تضمین می‌کند مخاطبان قانون بتوانند در عین حال خود را نویسندگان قانون نیز قلمداد نمایند. دوم، جنبه معرفت‌شناختی تفکر که مبنای پذیرش فرض نتایج پذیرفته شده عقلی است.

آنچه اخلاق شهروندی را تعریف می‌کند، دقیقاً شرایط مشارکت موفق در این فرآیند دموکراتیک است: شهروندان (صرف نظر از اختلاف نظرهای همیشگی خود درباره مسائل مربوط به جهان‌بینی و دکتترین‌های مذهبی) باید به یکدیگر به عنوان اعضای برابر و آزاد جامعه سیاسی احترام بگذارند و هنگامی که نوبت به مسائل سیاسی مورد اختلاف می‌رسد، شهروندان بر مبنای این اتحاد مدنی باید برای اظهار نظرهای سیاسی خود دلایل مناسب ارائه نمایند، راولز در این زمینه از «تکلیف به مدنیت» و «استفاده عمومی از خود» سخن می‌گوید. در یک دولت سکولار تنها آن دسته از تصمیمات سیاسی مشروع تلقی می‌شوند که بتوان با استفاده از «دلایل عقلی موجود» (و نه فقط دلایل موجود در اختیار شهروندان مذهبی یا شهروندان غیر مذهبی یا پیروان مذاهب مختلف) آنها را توجیه نمود.

جدی‌ترین اعتراض آن است که بسیاری از شهروندان مذهبی دلایل مناسبی برای

مرزبندی مصنوعی میان مسائل سکولار و مسائل مذهبی در ذهن خود ندارند؛ زیرا نمی‌توانند این کار را بدون برهم زدن ثبات شیوه زندگی خود به عنوان افراد متدین انجام دهند. آنها نه تنها تمایلی به تشخیص نکات مثبت دلایل سکولار ندارند، بلکه اصلاً قادر به انجام این کار نیستند.

اگر ما این اعتراض نسبتاً قوی را بپذیریم، دولت لیبرال که صریحاً روش‌های زندگی مذهبی را مورد حمایت قرار می‌دهد، نمی‌تواند در آن واحد از تمام شهروندان خود بخواهد که اظهار نظرهای سیاسی خود را مستقل از باورها یا جهان‌بینی دینی خود شکل دهند. دولت نمی‌تواند از آنها انتظار داشته باشد که به هنگام مشارکت در مباحث عمومی و کمک به شکل‌گیری افکار عمومی، هویت خود را به دو قسمت عمومی و خصوصی تقسیم نماید.

در رویارویی با این اعتراض که از والتر اشتورف است، ما باید موضع سخت لیبرال‌ها را تا حدودی تعدیل نماییم. مسلماً هر شهروندی باید آگاه باشد که فقط دلایل توجیهی سکولار می‌تواند از آستانه نهادین جداکننده عرصه فعالیت‌های عمومی از پارلمان، دادگاه و دستگاه‌های اداری عبور نماید. اما اشاره به این مطلب نباید سبب آن شود که شهروندان دینی از ابراز و توجیه آزدانه عقاید خود با استفاده از زبان مذهبی مخصوص خود باز داشته شوند. با شرایط خاص، شهروندان سکولار یا شهروندان دارای ادیان متفاوت می‌توانند از این ابراز عقاید مطالبی بیاموزند.

با توجه به این حقیقت که قانون‌گذاری مدنی یک رویه مشترک است، الزام به ترجمه، حتی مبدل به یک فعالیت مشترک می‌گردد که در آن شهروندان، غیر مذهبی نیز باید مشارکت داشته باشند تا هم‌وطنان مذهبی آنها دچار تحمل یک بار سنگین و نامتوازن نشوند. در حالی که شهروندان معتقد به مذهب، تنها در صورتی می‌توانند با زبان خاص مذهب خود به سیاست‌های عمومی کمک کنند که این زبان ترجمه گردد. شهروندان سکولار باید ذهن خود را در برابر حقایق احتمالی این اعتقادات دینی ابراز شده، بگشایند و حتی وارد گفت‌وگویی شوند که دلایل توجیهی دینی از درون آن می‌تواند با ظاهری مبدل، به صورت دلایل قابل دسترس برای عموم خارج شود.

بهتر است ما این وضعیت را به یک صافی تشبیه کنیم که از میان مجموعه عقاید مختلف، تنها دیدگاه‌های سکولار را از خود عبور می‌دهد. برای نمونه، آیین‌نامه‌های جاری در پارلمان باید به رئیس مجلس اجازه دهد که نظرات و مطالب مذهبی را از صورت جلسه

مذاکرات حذف نماید. حقایق موجود در دیدگاه‌های مذهبی ابراز شده تنها در صورتی می‌تواند وارد عملکرد نهادهای مذاکره و تصمیم‌گیری شود که ترجمه لازم پیش از ورود بحث به پارلمان، یعنی در عرصه سیاست عمومی، صورت گرفته باشد.

منتقدان اصلاح طلب همچون والتر اشتورف حتی قید این محدودیت مهم را نیز می‌زنند. او خواهان آن است که مجالس قانون‌گذاری سیاسی بتوانند از استدلال‌های مذهبی استفاده نمایند. اگر در پارلمان‌ها بدین ترتیب به روی مباحث مذهبی گشوده شود، ممکن است اقتدار حکومت به صورت آشکار، مبدل به ابزاری برای تحمیل اراده اکثریت پیرو یک دین خاص بر دیگران شود؛ به نحوی که این اراده آیین دموکراسی را زیر پا بگذارد.

یک اعتراض همچنان به قوت خود باقی است و نیاز به بررسی دقیق‌تری دارد. اخلاق لیبرال شهروندی حتی در معنا و قرائت تعدیل شده آن، به ظاهر، فشار نامتناسبی را بر بخش مذهبی جمعیت وارد می‌سازد. ضرورت ترجمه دلایل مذهبی و اولویت نهادین دلایل سکولار بر آنها، متضمن آن است که شهروندان مذهبی تلاش اضافه‌ای را برای یادگیری و تطابق با مفاهیمی که آزادانه در اختیار شهروندان سکولار است به عمل آورند.

بیاید ابتدا بر تحول آگاهی مذهبی که از زمان عصر اصلاحات و روشنگری در فرهنگ غرب شاهد بوده‌ایم متمرکز شویم. جوامع دینی سنتی باید ناهماهنگی‌های ادراکی خاصی را مورد پردازش قرار دهند که برای شهروندان سکولار مطرح نیست. جامعه‌شناسان این مدرنیزاسیون آگاهی مذهبی را به عنوان واکنشی در برابر سه چالش توصیف نموده‌اند که عبارت‌اند از: حقیقت‌پلورالیسم، ظهور علم جدید و گسترش حقوق پوزیتیویستی و اخلاق غیردینی.

الف) شهروندان مذهبی باید در برابر دیگر مذاهب و جهان‌بینی‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شوند و در چارچوب گفتمانی که تاکنون فقط تحت اشغال مذهب خود آنها بوده است، یک رویکرد معرفت‌شناسانه به وجود آورند. آنها تا درجه‌ای موفق به انجام این کار می‌شوند که با تدبیر در وضعیت خود، باورهای مذهبی خویش را به نحوی برای نظریه‌های رقیب شرح دهند که ادعای انحصاری آنها نسبت به حقیقت قابل ترمیم باشد.

ب) شهروندان مذهبی باید نسبت به استقلال معرفت سکولار از معرفت مقدس دینی و انحصار نهادین علم جدید در عرصه آنچه که ما از دولت‌ها و وقایع در جهان می‌دانیم، یک موضع معرفت‌شناسانه به وجود آورند. آنها در این زمینه نیز تا اندازه‌ای به موفقیت نایل

می‌شوند که رابطه میان باورهای جزمی و علمی را به نحوی درک نمایند که پیشرفت خودمختارانه در عرصه معرفت سکولار با اعتقاد آنها تعارض پیدا نکند.

ج) شهروندان مذهبی باید نسبت به اولویتی که دلایل سکولار در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی از آن برخوردارند، یک موضع معرفت‌شناختی به وجود آورند. موفقیت آنها در این عرصه تا اندازه‌ای پیش خواهد رفت که موفق شوند ارتباطی شفاف میان فردگرایی مبتنی بر برابری انسان‌ها و کل‌گرایی حقوق و اخلاق جدید از یک سو، و مبانی نظریه‌های جامع دینی خود از سوی دیگر برقرار سازند. برای رسیدن به این هدف، راولز تصویر یک الگورا پیشنهاد کرده است که با جهان‌بینی‌های متفاوت تناسب داشته باشد.

این فعالیت خودنگری هرمنوتیک باید از درون سنت‌های مذهبی انجام شود. در فرهنگ ما این وظیفه اساساً بر عهده علم‌الاهیات بوده است. در وهله آخر، این مهم بر عهده اجتماع اجراکننده اصول قرار می‌گیرد که تصمیم بگیرد آیا پردازش جزمی چالش‌های ادراکی مدرنیته موفقیت‌آمیز بوده‌اند یا نه. تنها در آن زمان است که فرد حقیقتاً باایمان، تفسیر مدرن را در نتیجه فرآیند یادگیری می‌پذیرد.

با این حال، شهروندان سکولار نیز در تمام فشارهای ادراکی آزاد نیستند؛ زیرا آگاهی سکولاریستی برای احترام لازم به همکاری با شهروندان دینی کفایت نمی‌کند. تازمانی که شهروندان سکولار، سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی را همچون مراسم منسوخ جوامع پیش از مدرنیته تلقی می‌کنند که به حیات خود در عصر حاضر ادامه داده‌اند، ممکن است طعمه آنچه که من دیدگاه «سکولاریستی» می‌نامم قرار گیرد. سکولاریست آزادی مذهب را تنها به صورت حفاظت طبیعی گونه‌های منقرض درک می‌کند. واضح است که نمی‌توان از شهروندانی که این موضع معرفت‌شناختی را نسبت به دین اتخاذ می‌کنند انتظار داشت در حل مسائل سیاسی، کمک گرفتن از دیدگاه‌های دینی را چندان جدی بگیرند.

در پرتو اخلاق لیبرال شهروندی، پذیرش اظهارات دینی در عرصه سیاست عمومی، چیزی بیش از حفظ ظاهر نخواهد بود. مگر آنکه بتوان از تمامی شهروندان انتظار داشت که از پیش و بدون ورود به بحث، محتوای ادراکی احتمالی این اظهارات را انکار نکنند.

از آنجا که چنین رویکردی تنها می‌تواند حاصل ارزیابی انتقادی از محدودیت‌های خردسکولار توسط خود سکولارها باشد، ما اکنون می‌توانیم تردید اولیه درباره توزیع ناعادلانه فشارهای ادراکی را با این استدلال مرتفع کنیم که اخلاق لیبرال شهروندی از هر دو

گروه شهروندان سکولار و مذهبی، انتظار فرآیندهای یادگیری تکمیلی را دارد. شهروندان سکولار باید بیاموزند که زندگی کردن در یک جامعه پاساسکولار یعنی چه. اجازه دهید من ذهنیت پساتافیزیکی را به عنوان ذهنیتی توصیف کنم که نمایانگر همتای سکولار آگاهی دینی است که تدبیر در خود را آغاز نموده است. اندیشه پساتافیزیکی، بدون هیچ‌گونه قصد شعار، خط روشنی را میان ایمان و معرفت ترسیم می‌نماید. اما در عین حال با برداشت محدود و علمی از عقل به مخالفت برمی‌خیزد و با خارج ساختن نظریه‌های دینی از قلمرو تبارشناسی عقل نیز مخالف است.

اندیشه پساتافیزیکی مسلماً از ابراز نظرات هستی‌شناسانه سرباز می‌زند. اما در عین حال، با علم‌زدگی به نحوی که معرفت ما را در هر زمان تا حد آخرین یافته‌های علم تجربی تنزل دهد، مخالف می‌باشد. اندیشه پساتافیزیکی درباره تاریخ خود به تدبیر می‌پردازد. با این حال، برای انجام چنین کاری، تنها به میراث متافیزیکی فلسفه غرب مراجعه نمی‌کند؛ بلکه علاوه بر آن پی‌کشف ارتباط درونی با آن دسته از ادیان جهان برمی‌آید که منشأ آنها، مانند ریشه‌های فلسفه کلاسیک یونان، به اواسط هزاره اول پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد. فلسفه مرتباً در رویارویی با سنت‌های مذهبی (و به ویژه نویسندگان مذهبی مانند کیرکگارد<sup>۱</sup> که نحوه تفکر پساتافیزیکی ولی نه «پسامسیحی»<sup>۲</sup> دارند) این مطلب را دریافته است که محرک‌های مناسبی را برای خلاقیت و کشف جهان دریافت می‌نماید. انکار نمودن این فرضیه که ادیان، به عنوان تنها عنصر زنده و باقی‌مانده از عوامل تشکیل‌دهنده فرهنگ‌های باستانی، هم‌چنان توانسته‌اند جایگاه خویش را در بنای پریپیچ‌وخم مدرنیته حفظ نمایند، چندان منطقی نیست؛ زیرا محتوای ادراکی این ادیان هنوز به‌طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است. به هر حال، هیچ دلیل مناسبی برای انکار این احتمال وجود ندارد که ادیان به‌طور بالقوه هنوز دارای محتوای معنایی ارزشمندی برای الهام بخشیدن به دیگر مردمان فراسوی اجتماعات محدود دینی باشند، مگر آنکه این توان معنایی بالقوه آنها به صورت حقیقتی با زبان سکولار بیان شود.

به‌طور خلاصه، اندیشه پساتافیزیکی آماده است تا با حفظ قاطع ماهیت آگنوستیک<sup>۳</sup> خود، مطالبی را از دین فراگیرد. این طرز اندیشه بر تفاوت میان قطعیت‌های ناشی از ایمان دینی و ادعاهایی که درستی و اعتبار آنها به صورت عمومی قابل دفاع یا انتقاد است، اصرار

می‌ورزد؛ اما از این وسوسه خودگرایانه دوری می‌جوید که خود به تنهایی معین نماید کدام قسمت از دکتربین دین، منطبق با عقل و کدام قسمت مغایر آن است.

همان‌گونه که ملاحظه کردیم، اخلاق لیبرال شهروندی وابسته به ذهنیت‌های نامحتملی است که شهروندان مذهبی و سکولار در جریان فرآیندهای یادگیری تکمیلی کسب می‌کنند. در مقایسه با معرفی درون‌اندیشی در عرصه آگاهی دینی، می‌توان گامی مشابه را به سمت غلبه توأم با درون‌اندیشی در زمینه جزم‌گرایی سکولار برداشت.

## ● اشاره

هابرماس یکی از فیلسوفان بختیاری است که توانسته در عرصه جهانی به شکوفایی برسد و نظریه‌های خود را مطرح کند. اینکه چرا برخی فیلسوفان، مانند پوپر، رالز، فوکویاما و هابرماس در سطح جهانی مطرح می‌شوند و برخی دیگر، با وجود قدرت فکری و بداعت اندیشه مطرح نمی‌شوند، شاید معلول همان چیزی باشد که آقای دکتر شفق‌ی چنین مطرح کرد: «چون اینها توجه‌گر قدرت جهانی هستند».<sup>۱</sup> اما این نکته، با توجه به درستی‌اش، ارزش‌های موجود در پاره‌ای از نظریه‌های او را از میان نمی‌برد. در ادامه، به برخی نقاط قوت و ضعف دیدگاه‌های او اشاره می‌شود:

۱. یک مورد قوت نظر هابرماس، توجه او به گسترش حیرت‌انگیز موج مذهب‌گرایی در جوامع سکولار است. همچنین تأمل بر این موضوع و چگونگی تعامل میان سکولارها و مذهبی‌ها، از نقاط مثبت نظریه اوست. نقد او از علم‌زدگی غربی، که می‌کوشد همه چیز را بر اساس نظریه‌ها و آزمایش‌های صرفاً تجربی توجیه کند، خشک مغزی سکولار، پدرسالار بودن آنها و نگرش تحقیرآمیزشان به دین و یکسونه‌نگری سکولارها، از دیگر نقاط قوت سخنرانی اوست.

۲. هابرماس از خرد مشترک انسانی سخن می‌گوید که مبنای توجیه دولت سکولار می‌شود. اما جای این سؤال وجود دارد که این خرد مشترک انسانی چیست و کجاست. اگر آنچه افراد مذهبی درک می‌کنند متفاوت از آن چیزی باشد که سکولارها می‌فهمند، دیگر سخن گفتن از خود مشترک انسانی، امری نامعقول است. اگر جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها و سایر چارچوب‌های ذهنی (و شاید قلبی) بر نوع نگرش انسان، رویکردهای او و رفتار او تأثیر می‌گذارند، شاید نتوان به این راحتی‌ها زبانی مشترک و خردی مشترک پیدا کرد، مگر آنکه چارچوب‌های جهان‌شناختی و ارزش مشترک را برای آنها پیدا کرد. پیدا کردن چنین چارچوب‌های مشترکی، کاری آسان نیست. این پیش‌فرض هابرس که خرد

بازتاب اندیشه ۲۳

۲۸

مذهب در  
عرصه  
عمومی

۱. «ارزیابی دکتر شهریار شفق‌ی از دیدگاه‌های هابرماس»، چشم‌انداز ایران، ش ۳۶

مشترک انسانی، همان خرد سکولار است و اگر دلایل سکولار آورده شوند، دلایلی همه فهم است، پیش فرض اثبات نشده، بلکه اثبات ناشدنی است.

۳. بر همین اساس، ترجمه زبان دین به زبان سکولار، امری ناممکن می‌نماید. استفاده از مفاهیم سکولار به معنای کنار گذاشتن بسیاری از مفاهیم و مبانی دینی است و این نمی‌تواند با ذلت و جوهر مذهب سازگار باشد. هابرماس در پاسخ به اعتراض والتر اشتورف که می‌گوید: «دولت نمی‌تواند از آنها [مذهبی‌ها] انتظار داشته باشد که به هنگام مشارکت در مباحث عمومی و کمک به شکل‌گیری افکار عمومی، هویت خود را به دو قسمت عمومی و خصوصی تقسیم نمایند»، می‌گوید اشکالی ندارد که شهروندان مذهبی با زبان مذهبی خود سخن بگویند، اما انتظار نداشته باشند که آن زبان پذیرفته شود. «فقط دلایل توجیهی سکولار می‌تواند از آستانه نهادین جداکننده عرصه فعالیت‌های عمومی ... عبور نماید .... بهتر است ما این وضعیت را به یک صافی تشبیه کنیم که از میان مجموعه عقاید مختلف، تنها دیدگاه‌های سکولار را از خود عبور می‌دهد». اگر چنین باشد، مشارکت شهروندان مذهبی در عرصه عمومی تنها مشارکتی سکولار و غیرمذهبی خواهد بود و این یعنی کنارگذاشتن دین از همان ابتدا. والتر اشتورف «خواهان آن است که مجالس قانون گذاری سیاسی بتوانند از استدلال‌های مذهبی استفاده نمایند». اما هابرماس معتقد است در این صورت احتمال دارد که اقتدار حکومت به صورت ابزاری برای تحمیل اراده اکثریت پیرو یک دین خاص بر دیگران شود و دموکراسی زیر پا گذاشته شود. در پاسخ باید گفت که اولاً، هیچ ملازمه‌ای میان دینی شدن قوانین و زیرپا نهادن شدن حقوق اقلیت وجود ندارد. می‌توان قوانین دینی عادلانه‌ای را پیدا کرد که حقوق اقلیت‌ها را نیز کامل رعایت کرده باشد (همچون قوانین اسلامی). ثانیاً، چه تضمینی در آن سوی مسأله وجود دارد. آیا سکولارها به زیرپا گذاشتن حقوق اقلیت‌ها دچار نمی‌شوند. به لحاظ نظری، به اندازه امکان تحمیل اراده اکثریت سکولار، امکان تحمیل اراده اکثریت مذهبی وجود دارد. بنابراین، پاسخ هابرماس به والتر اشتورف پاسخی درست نیست. ثالثاً، در عمل دیده می‌شود که در قانون‌گذاری‌های سکولار حقوق مذهبی نادیده گرفته می‌شود. قوانین ضد‌مذهب فرانسه و ترکیه در ممانعت از ورود دختران محجبه به مراکز آموزشی، تنها یکی از این موارد تبعیض و حق‌کشی است. بنابر قوانین مذهبی اسلامی (و برخی ادیان دیگر) حجاب برای زنان و دختران الزامی است. اگر قوانین سکولار ادعای فراهم آوردن آزادی مذهبی را دارند، نباید ناقص چنان قوانینی باشند، اما در عمل هستند.

۴. یکی از مفروضاتی که به‌طور مداوم از سوی سکولارها تبلیغ می‌شود این است که مفاهیم دینی اختلاف دارند. اما مفاهیم سکولار مبتنی بر خرد مشترک انسانی‌اند و اختلاف ندارند. این مفروض اثبات‌ناشده، مبنای لزوم تشکیل دولت سکولار بوده است. این مفروض نه تنها اثبات‌ناشده است، بلکه خلاف آن نیز به اثبات رسیده است. اختلاف در



اندیشه‌های سکولار، اگر بیشتر از اندیشه‌های مذهبی نباشد، کمتر نیست. در هر یک از مقولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سکولار، ده‌ها بلکه صدها دیدگاه و نظریه مختلف وجود دارد. از دموکراسی تا حقوق بشر، از آزادی تا عدالت، و خلاصه همه مفاهیم سکولار، تعریف‌های مختلف برداشته و برمی‌دارند. بنابراین، صرف وجود اختلاف نمی‌تواند دلیلی موجه بر کنار زدن یک دیدگاه اساسی باشد و از این جهت، سکولاریسم هیچ وجه ممتازی ندارد. بدین روی، هیچ اولویتی برای سکولاریسم وجود ندارد که شهروندان مذهبی مجبور باشند با زبان سکولارها سخن بگویند. در تجربی‌ترین مفاهیم سکولار نیز اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. کافی است سری به علوم تجربی بزنیم. با وجود تبلیغات دروغین و پردامنه سکولارها از علوم تجربی، که در کتاب‌های درسی نیز به چشم می‌خورد و نظریه‌های علمی به گونه‌ای بیان می‌شوند که گویا با برهان‌های متقن به اثبات رسیده‌اند و هیچ جایی برای تردید در آنها وجود ندارد، در همه نظریه‌های علمی اختلاف نظر وجود دارد. از تشخیص یک بیماری ساده در بدن انسان گرفته تا فرضیه‌هایی که برای چگونگی شکل گرفتن فضا و کهکشان‌ها و نیز فرضیاتی که درباره ذرات ریز اتمی وجود دارد، همه و همه محل اختلاف نظر و تکرر دیدگاه است. چگونه می‌توان به پیشرفت خودمختارانه و علمی سکولار معتقد بود و از مذهبی‌ها انتظار داشت که خودمختاری علمی را به رسمیت بشناسند و خود را تابع آن کنند. البته، اندیشه پسانتافیزیکی مطرح شده از سوی هابرماس تا حدودی مسأله را تعدیل می‌کند. توجه هابرماس به این اندیشه که در پس هر نظریه علمی، نوعی نظریه مابعدالطبیعی قرار دارد، توجهی درست و سودمند است و ما را به حقیقت نظریه‌های علمی به ظاهر بی‌طرف و سکولار نزدیک‌تر می‌کند.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی